

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چکیده مطالب جلسه ۲۹ درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی رحمته الله
سال تحصیل ۹۸-۹۹

سومین خلاء منطقی در دموکراسی در این نکته است که باید روشن شود نمایندگی مردم به چه معنایی است؟

با توجه به نکته ای که گفته شد، مبنی بر اینکه نظر تمام نظریه پردازان دموکراسی این است که اجرای دموکراسی مستقیم - حکومت مستقیم تمام مردم - ممکن نیست؛ لذا فقط دموکراسی غیر مستقیم ممکن است، یعنی انتخاب نمایندگانی از طرف مردم، که آن نمایندگان اعمال حاکمیت کنند. با توجه به این نکته، باید مشخص شود این نمایندگی از چه نوع است؟

اگر نمایندگی از «نوع توکیل و وکالت» است؛ در این صورت وکیل نمی تواند حقی بیشتر از حق موکل خود داشته باشد. در حالی که ما می بینیم نمایندگان مردم و هیئت حاکمه، اختیاراتی دارند که از اختیارات موکل آنها؛ یعنی مردم بیشتر است. از جمله سلب اختیار موکل - مردم - در بعضی موارد؛ مثل اینکه حاکم بگوید از مال خودت باید مالیات بدهی و یا در این زمینی که برای توست، حق تصرف به هر شکلی را نداری و فقط باید استفاده تجاری کنی. و غیر از این اختیاراتی که همه سلب اختیار موکل است. در نتیجه اگر این نمایندگان وکیل مردم هستند، چگونه می شود اختیار وکیل از موکل بیشتر باشد؟

اگر گفته شود نمایندگی به معنای «قرارداد» است؛ به این معنا که نمایندگی، قراردادی است بین مردم و نمایندگان که از آن به «قرارداد اجتماعی» تعبیر می کنند: که دو صورت دارد:

قرارداد الزام آور نباشد: اشکال این است که اگر قرارداد الزام آور نباشد، پس الزامی برای مردم وجود ندارد که حتما بخواهند پای این قرارداد بمانند و هرگاه خواستند می توانند از این قرارداد

دست بردارند؛ که اگر این طور باشد، جامعه دچار هرج و مرج و بی قانونی می شود و این نوع قرارداد مکفی نیست.

اگر گفته شود قرارداد الزامی است، سوال اینجاست که مبنای این الزام چیست؟ اگر مبنای الزامش، رضایت مردم باشد؛ باز هم نتیجه این می شود که هرگاه مردم خواستند می توانند دست از این قرارداد بردارند؛ هر نفر خودش می تواند هرگاه که اراده کرد، دست از این قرارداد بردارد و مطابق با قوانین حاکمیت عمل نکرده و به آنچه دلش می خواهد عمل کند. به عبارت دیگر؛ به همان دلیلی که رضایت آن شخص، مشروعیت می بخشید به حاکمیت، مخالفت او نیز این مشروعیت را از حاکمیت می گیرد در نتیجه حاکمیت حق ندارد با آن شخص مخالفت کند.

سوال یکی از شاگردان: اگر گفته شود بنای عقلا، مبنای الزامی بودن این قرارداد باشد چه اشکالی پیش می آید؟
جواب استاد: دلیلی بر الزامی بودن مبنای عقلا نیز وجود ندارد و شخص الزامی به عمل به بنای عقلا ندارد.

اگر ما بنای عقلا را -آن هم با شرایطی که در اصول مفصل ذکر کرده ایم- قبول داریم، حرفمان این است که بنای عقلا می تواند کاشف از رای شارع باشد؛ لذا هرگاه کاشف از رای شارع بود، آنوقت الزامی می شود. اما اگر خدا را دخیل در التزامات عقلایی نکنیم، الزامی در عمل به بنای عقلا وجود ندارد. و هر شخصی ممکن است بگوید من هم عاقل هستم و می خواهم بنای جدیدی ایجاد کنم و اصلاً می خواهم بر خلاف بنای دیگر عقلا عمل کنم. همانطوری که در غرب در صدهای قبل، پوشیدگی و حجاب عرف بوده اما امروزه این مبنا به برهنگی تغییر کرده است.

در عقود هم همینطور است، و دلیلی برای الزامی بودن عقود وجود ندارد؛ مگر الزام شارع به وفای به عقود که فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۱ لذا از این ناحیه وفای به عقود لازم می شود.